

DOI: 10.30512/kq.2021.15231.2873

نقد و بررسی روایات تفسیری ناظر به سبب ابتلاء حضرت یعقوب (ع) به فراق یوسف (ع)*

داود اسماعیلی^۱وجیهه محمدی^۲

چکیده

قرآن مجید در بیان قصص خود اهداف مقدسی داشته است، لذا در نقل آنها بر بخش‌های مرتبط با اهداف تربیتی اکتفا نموده است، اما متأسفانه گاه مفسران با استناد به برخی روایات نقل شده در کتب پیشینیان، به شرح ابعاد پنهان داستان‌های قرآن پرداخته‌اند، بدون اینکه پیرامون صحت این روایات تفحصی کرده و یا توجه داشته باشند آنچه در قرآن درباره قصص نیامده، خارج از اهداف گزارش این داستان‌هاست. این رویکرد در تبیین چرایی ابتلاء یعقوب (ع) به فراق یوسف (ع) نیز انعکاس یافته و برخی مفسران امتناع یعقوب (ع) از اطعام فقیر و شکایت آن شخص به پیشگاه خداوند را سبب این فراق برشمرده‌اند. پژوهش حاضر با تتبع در منابع متقدم شیعه منشأ این برداشت را، تنها دو روایت یافته و با ارزیابی آنها بر این نکته متفطن شده که یکی از این دو روایت از لحاظ سندی ضعیف است و روایت دیگر هرچند از سند صحیح برخوردار است، اما بخش‌های مختلف آن با قرائن گوناگون نقض می‌گردد و در نتیجه نمی‌توان بر هیچ کدام از آنها تکیه کرد. واژگان کلیدی: قرآن، تفسیر، یعقوب (ع)، یوسف (ع)، روایات شیعه، نقد روایات.

* تاریخ ارسال: ۱۴۰۰/۰۲/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۱۵ (مقاله پژوهشی)

۱. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول) / d.esmaely@theo.ui.ac.ir

۲. کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه اصفهان / vmohammadi127@gmail.com

۱- مقدمه و طرح مسأله

در قرآن مجید، قصه و سرگذشت انبیاء و اولیای الهی، فراوان آمده است که باید در همان حد یاد شده مورد تفسیر قرار گیرند، زیرا قرآن هرگز به عنوان سرگرمی و یا جلب توجه مخاطبان داستان‌سرایی نکرده، بلکه در بیان قصص خود اهداف مقدسی را دنبال نموده است. به همین جهت، در نقل قصص به بیان همان اندازه از قصه که با پیام و هدف قصه مرتبط است، اکتفا نموده و هیچ قصه‌ای را به طور کامل نقل نمی‌کند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۲، ص ۵۱). اما متأسفانه برخی مفسران با استفاده از اخبار نقل شده توسط پیشینیان، به شرح ابعاد پنهان و قسمت‌های ناگفته قصص قرآن پرداخته‌اند، بدون آنکه در صحت و سقم این مرویات تحقیقی کرده باشند و یا توجه داشته باشند آنچه در قرآن درباره قصص نیامده، لازم نبوده و با اهداف بیان آن قصه ارتباطی نداشته و اگر بیان آن لازم بود، قرآن بهترین مکان برای نقل آن بود! از این رو قرآن پژوهان با طرح عنوان «مبهمات قرآن» بر این باورند که گاه در قرآن به افراد یا اشیاء تصریح نگردیده و صرفاً با ذکر ضمیر یا تعبیر «مَنْ» و «الَّذِي» به آنان اشاره شده است؛ مانند تعبیر «قَالَ رَجُلَانِ» در آیه ۲۳ مائده ﴿قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنَّ اللَّهَ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَانكِمُوا عَلَيْهِمُ﴾ و در آیه ۱۰۰ سوره نساء ﴿مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ...﴾ و... (سیوطی، ۱۴۲۱، ج ۲، صص ۳۱۲ و ۳۳۷). قرآن پژوهان ورود به مبهمات و تبیین جزئیات قصص و یا تعیین مصادیق را خروج از اهداف قصص قرآن دانسته‌اند. بیشتر مفسران قرآن نیز با تأکید بر جنبه‌های هدایت‌گری قرآن از ورود به مبهمات قرآن اجتناب ورزیده‌اند. این باور سید قطب را بر آن داشته تا در موارد گوناگون با این استدلال که پرداختن به بخش‌های مبهم داستان در سوره بقره، تأثیری در تربیت اجتماعی - دینی ندارد از تفسیر بخش‌های مبهم پرهیز نماید (قطب، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۵۹ و ج ۴، ص ۲۴۵۷). شلتوت نیز با استمداد از سبک قرآن در بیان داستان تأکید نموده که خداوند به گونه‌ای هدفمند برخی از واژگان و عبارات را مبهم باقی گذارده؛ لذا چنانچه مخاطب دلیل قطعی بر مصادیق آن یافت ننمود، شایسته است امر آن را به خدا واگذار نماید. وی با برشمردن روش‌های گوناگون قرآن پژوهان در مواجهه با قصص قرآن، تصریح کرده که بهترین روش فهم قصص قرآن، در گرو فهم دلالت‌های واژگانی قرآن است (شلتوت، ۱۳۸۹، صص ۴۷-۵۳). این نگرش در تفسیر المیزان نیز به خوبی هویدا است؛ نمونه اینکه علامه طباطبایی در تفسیر آیه ۲۴ و ۲۵ سوره ابراهیم (ع) ﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ يَأْذَنُ رَبُّهَا...﴾ با اشاره به اختلاف دیدگاه مفسران در تبیین واژه «طَيِّبَةً»، «شَجَرَةٍ» و «حِينٍ»، یادآور می‌گردد که پرداختن به این موضوعات خواننده را از مباحث مهم درباره ظواهر معارف کتاب الهی و دستیابی به مقاصد آیات قرآن و اهداف آن بازمی‌دارد (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۲، ص ۵۱). ایشان به این رویکرد در تفسیر آیه ﴿وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ﴾ (یس: ۲۰/۳۶) نیز اشاره نموده است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۷، ص ۷۵).

از جمله روایاتی که در منابع متقدم شیعه در شرح ابعاد پنهان قصص قرآن نقل گردیده و مفسران سده‌های بعد نیز با اعتماد به این روایات و بدون هیچ تفحصی در صحت و سقم آنها، این‌گونه اخبار را در آثار تفسیری خود آورده‌اند، روایات تفسیری مرتبط با ابتلاء حضرت یعقوب (ع) به فراق یوسف (ع) است که این ماجرا را عقوبتی الهی در اثر ترک اولای آن حضرت، عنوان می‌کند. بر پایه این روایات، حضرت یعقوب (ع) در پی خودداری از اطعام سائل مؤمن مستحق روزه‌داری که از ایشان طلب طعام کرده بود، به فراق یوسف (ع) دچار شد، با وجود اینکه قادر به رفع نیاز آن سائل بود؛ حال پرسش این است که آیا با تکیه بر داده‌های رجالی و قواعد فقه الحدیثی می‌توان این روایات را تأیید و از آنها در راستای تبیین چرایی ابتلای یعقوب (ع) استفاده کرد؟

لازم به ذکر است پژوهش مستقلی در تحلیل و بررسی این روایات صورت نگرفته و صرفاً برخی مفسران قرآن به نقل این روایات پرداخته و در مواردی نیز آنها را تأیید نموده‌اند.

۲- روایات تفسیری ابتلاء یعقوب (ع) به فراق یوسف (ع)

درباره سبب ابتلاء حضرت یعقوب (ع) به فراق یوسف (ع)، تنها دو روایت در کتب تفسیری و روایی متقدم شیعه وجود دارد.

۱-۲- روایت اول

این روایت به صورت مسند در محاسن برقی چنین آمده است: «أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَسَدِيِّ عَنْ سَالِمِ بْنِ مَكْرَمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: «إِنَّمَا ابْتُلِيَ يَعْقُوبُ ع بِيُوسُفَ ع أَنَّهُ ذَبَحَ كَبْشًا سَمِينًا وَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ يُدْعَى فَيَوْمَ مُحْتَاَجٍ لَمْ يَجِدْ مَا يُفْطِرُ عَلَيْهِ فَأَغْفَلَهُ فَلَمْ يُطْعِمَهُ فَأَبْتُلِيَ بِيُوسُفَ ع. قَالَ فَكَانَ بَعْدَ ذَلِكَ يُنَادِي مُنَادِيَهُ كُلَّ صَبَاحٍ مَنْ لَمْ يَكُنْ صَائِمًا فَلْيَشْهَدْ غَدَاءَ يَعْقُوبَ وَ إِذَا أَمْسَى نَادَى مَنْ كَانَ صَائِمًا فَلْيَشْهَدْ عَشَاءَ يَعْقُوبَ» : یعقوب (ع) بدین سبب به داغ فراق یوسف (ع) دچار شد که گوسفند چاقی کشته بود و از یکی از اصحاب خود به نام «فیوم» که محتاج به غذا بود و آن شب چیزی برای افطار نیافته بود، غفلت‌ورزید (و گوسفند را مصرف نمود) و به او چیزی نداد؛ از این رو، به فراق یوسف (ع) گرفتار شد. از آن به بعد دیگر همه روزه منادیش فریاد می‌زد: هر که روزه است، بیاید سر سفره یعقوب (ع) حاضر شود و این ندا را هر صبح و شام تکرار می‌کرد (برقی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۳۹۸).

۲-۲- روایت دوم

این روایت را شیخ صدوق در کتاب «علل الشرایع» آورده است. از آنجا که متن این روایت طولانی و همراه با جزئیات بسیار است، جهت رعایت اختصار بخش‌های مهم آن نقل می‌شود: «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ حُسَيْنِ بْنِ بَابُوَيْهٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحِمَيْرِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ عَنِ الثُّمَالِيِّ: «...»؛ ابو حمزه ثمالی

می‌گوید: در خدمت علی بن الحسین (ع) بودم. حضرت به کنیزش فرمود: از در خانه ام سائلی دست خالی رد نشود، چیزی به او بخورانید، زیرا امروز روز جمعه است. عرض کردم: همه سائل‌ها مستحق نیستند، فرمود: ای ثابت! می‌ترسم در میان آنان يك نفر مستحق باشد، و ما وی را اطعام نکنیم؛ در نتیجه بر ما اهل بیت، چیزی رخ دهد که بر یعقوب و آل یعقوب آمد. در یک شب جمعه و هنگام افطار فقیری مؤمن و روزه‌دار، از در خانه یعقوب می‌گذشت، صدا زد که از زیادی غذایان چیزی به سائل غریب و رهگذر گرسنه بخورانید، او چند مرتبه درخواست خود را تکرار کرد، ولی حق او را ندادند، او مأیوس و گریان شکایت گرسنگی خود را به درگاه خدا برد؛ یعقوب و فرزندان آن شب با شکم پر خوابیدند. امام فرمود: صبح هنگام خداوند به یعقوب وحی فرستاد که ای یعقوب! بنده مرا خوار کردی و غضب مرا به سوی خود کشاندی، مستوجب این شدی که بر تو و پسرانت بلا فرو فرستم. ای یعقوب! دیشب وقتی بنده عابد من «دمیال» شما را صدا زد چیزی به او ندادید. او به گریه در آمد، و به من شکایت کرد. آیا نمی‌دانستی عقوبت و بلای من نسبت به اولیایم سریع‌تر از دشمنانم است؟ به عزتم سوگند! تو و فرزندان را هدف مصیبتی قرار خواهم داد و تو را با عقوبت خود ادب خواهم کرد، خود را برای بلا آماده کنی، به قضای من رضایت دهید و بر مصائب صبر پیشه کنید. ابو حمزة ثمالی می‌گوید: علی بن الحسین (ع) فرمود: همان شب یوسف (ع) خواب دید و صبح خواب خود را برای پدرش تعریف کرد، یعقوب در اندوه فرو رفت؛ آنگاه بر او وحی شد که: اینک آماده بلاء باش. یعقوب به یوسف فرمود: خواب خود را برای برادرانت تعریف نکن؛ می‌ترسم بلانی بر سرت بیاورند، ولی یوسف خواب را برای برادرانش تعریف کرد. علی بن الحسین (ع) می‌فرماید: آغاز مصیبت این بود که در دل فرزندان حسدی تند و تیز پدیدار شد، یعقوب می‌ترسید بلای الهی تنها مخصوص یوسف باشد، از این رو، محبت خود را نسبت به یوسف (ع) بیشتر کرد. به همین جهت، برادران یوسف (ع) حسادت بیشتری نسبت به او ورزیدند و گفتند: ﴿لِيُؤْسِفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ﴾ (یوسف: ۸-۹/۱۲) و به پدرشان گفتند: ﴿يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ﴾ (یوسف: ۱۱/۱۲) و یعقوب (ع) فرمود: ﴿إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَ أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذُّبُّ وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ﴾ (یوسف: ۱۳/۱۲)؛ او یوسف را با بی‌میلی به برادران سپرد، درحالی‌که می‌ترسید این بلا فقط بر سر یوسف بیاید. فرزندان یعقوب او را به باتلاقی که درخت انبوهی داشت آورده و گفتند: او را سر می‌بریم و زیر این درخت می‌گذاریم تا طعمه گرگ شود؛ (ولی) برادر بزرگترشان گفت: او را به چاه بیندازید تا کاروانیان رهگذر او را با خود ببرند. او را با این امید که در چاه غرق می‌شود به چاه انداختند. وقتی یوسف (ع) در قعر چاه قرار گرفت، فریاد زد: ای دودمان رومین! از قول من به پدرم یعقوب سلام برسانید. سپس گریه‌کنان نزد پدر بازگشتند و گفتند: ﴿يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذُّبُّ﴾ (یوسف: ۱۷/۱۲). یعقوب با شنیدن سخنان فرزندان گریه کرد و به یاد وحی خدای عزوجل افتاد؛ لذا به ایشان گفت: ﴿بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا﴾ (یوسف: ۱۸/۱۲) او می‌دانست که خداوند گوشت بدن یوسف را پیش از تعبیر خواب یوسف به گرگ نمی‌دهد.

ابو حمزه ثمالی می‌گوید: فردای آن روز دوباره به حضور امام (ع) شرفیاب شدم و گفتم: برادران یوسف چه کردند؟ داستان یوسف به کجا انجامید؟ فرمود: فرزندان یعقوب (ع) فردای آن روز با خود گفتند: باید کنار چاه برویم و ببینیم بر سر یوسف چه آمده است؟ آنها در کنار چاه قافله‌ای را دیدند که دلو به چاه می‌اندازند، و چون دلو را بیرون کشیدند یوسف (ع) به آن آویزان بود. آبکش قافله، مردم قافله را صدا زد که مژده دهید! برده‌ای از چاه بیرون آوردم. برادران یوسف نزدیک آمده و گفتند: این برده ماست که دیروز در چاه افتاده بود، امروز آمده‌ایم او را بیرون آوریم، و به همین بهانه، یوسف را از دست قافله گرفتند و به او گفتند: باید اقرار کنی که تو برده ما هستی تا تو را بفروشیم و گرنه، تو را به قتل می‌رسانیم. یوسف گفت: مرا نکشید، هر چه می‌خواهید انجام دهید. یکی از کاروانیان یوسف را به بیست درهم خرید. خریدار یوسف او را به مصر برد و در آنجا به پادشاه مصر فروخت چنانکه خدای تعالی می‌فرماید: ﴿وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لَا مِرَاتِهِ أَكْرَمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا﴾ (یوسف: ۲۱/۱۲). هنگامی که یوسف (ع) به سنّ جوانی رسید، همسر پادشاه مصر عاشق او شد و او را به سوی خود خواند. او در پاسخش گفت: پناه بر خدا! ما اهل بیته هستیم که زنا نمی‌کنند. همسر پادشاه همه درها را بر روی او و خودش بست و گفت: به خودت ترس راه نده، اما یوسف (ع) به سوی در فرار کرد، در را باز نمود و همسر عزیز مصر دنبال او دوید و از پشت سر پیراهن یوسف (ع) را کشید و آن را پاره کرد. یوسف (ع) با پیراهن دریده شده از چنگ او رها شد. در این هنگام هر دو با عزیز مصر برخورد نمودند. همسر عزیز به شوهرش گفت: ﴿مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾؟ (یوسف: ۲۵/۱۲). عزیز مصر تصمیم بر شکنجه یوسف (ع) گرفت. یوسف (ع) گفت: من قصد سوئی به همسر تو نکرده‌ام، بلکه او مرا قصد کرد؛ از این طفل بپرس تا حقیقت حال را باز گوید. در همان لحظه کودکی از بستگان همسر عزیز مصر به اذن خدا به زبان آمد و گفت: ای پادشاه! پیراهن یوسف (ع) را بررسی کن، اگر از جلو پاره شده باشد، او گنهکار است و اگر از پشت سر پاره شده باشد، همسرت گنهکار است. پادشاه وقتی دید پیراهن یوسف (ع) از پشت پاره شده، به همسرش گفت: این از کید شما زنان است که کید شما زنان بسیار بزرگ است و به یوسف (ع) گفت: از نقل این قضیه خودداری کن. یوسف (ع) این جریان را کتمان نکرد و در شهر انتشار داد تا آنکه زنان اشراف گفتند: همسر عزیز با غلام خود مراده نموده و عاشق او شده است. زلیخا پس از اطلاع از ماجرا آنها را دعوت نموده و برایشان سفره‌ای مهیا نمود... (ابن بابویه، ۱۳۸۳، ج ۱، صص ۶۸-۷۴).

۳- جایگاه سند و متن در اعتبارسنجی روایات

از آنجا که سند، راه دست‌یابی به متن حدیث است، از دیرباز متن حدیث را به اعتبار و به استناد سلسله‌ای از راویان به معصوم (ع) می‌رسانده‌اند؛ به این ترتیب عمل‌سناس در میان راویان رایج شده و سند در واقع پشتوانه حدیث به شمار آمده است (معارف و شفیع، ۱۳۹۴، ص ۷۸)، زیرا سخن و تکلیف درست از زبان راوی معتبر به دست می‌آید (بهبودی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۷). بر این اساس بررسی سندی از ارکان اعتبارسنجی روایات است.

البته ذکر این نکته ضروری است که درستی سند به تنهایی بیانگر صحت و درستی حدیث نیست، چنانکه نادرستی سند را نیز نمی‌توان به تنهایی بیان‌کننده ساختگی بودن روایت دانست (ابوریه، بی‌تا، ص ۲۹۰)، لذا برخی صاحب‌نظران نقد سندی و متنی حدیث را لازم و هر دو را هم‌رتبه دانسته‌اند (مسعودی، ۱۳۸۴، ص ۱۴)، اما با توجه به اینکه اهل تدلیس با هدف فریب مردم سخن دروغ را از زبان راوی معتبر روایت کرده و در نسخه‌های معتبر نیز دست می‌برده‌اند، بررسی متنی و محتوایی روایات نسبت به بررسی سندی به مراتب مهم‌تر است (اکبرنژاد و ذوالفقاری، ۱۳۹۶، ص ۶).

این اهمیت وقتی بیشتر می‌شود که روایت در منابع مهم و متنوع مورد توجه قرار گرفته باشد. برای نمونه این دو روایت توسط اکثر مفسران شیعه از جمله علی بن ابراهیم قمی، عیاشی، طبرسی، هاشم بحرانی، عروسی حویزی، فیض کاشانی، مشهدی، علامه طباطبایی، آیت الله مکارم و... این روایات را در تفسیر خود نقل نموده‌اند (قمی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۳۴۳/عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۱۰/طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۳۲۴/بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۳، ص ۱۵۶/عروسی حویزی، ۱۴۱۵، ج ۲، صص ۴۱۱-۴۱۵/فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۳، صص ۱۸-۱۹/قمی مشهدی، ۱۳۶۸، ج ۶، صص ۳۰۷-۳۰۹/طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۱، ص ۱۶۵/مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۹، ص ۳۴۷ و...)، لذا در ادامه به تحلیل سندی و محتوایی این دو روایت پرداخته خواهد شد.

۴- بررسی سندی روایات تفسیری ابتلاء یعقوب (ع) به فراق یوسف (ع)

در مجموع یازده راوی در سند دو روایت پیش‌گفته وجود دارد که به تفکیک اسناد بررسی خواهد شد:

۱-۴- رجال سند روایت اول

الف: احمد بن محمد بن خالد برقی: به گزارش رجال شناسان، احمد بن محمد بن خالد برقی از راویان «ثقه» است، اما از ضعیفان بسیار روایت کرده و به روایات مرسل اعتماد نموده است (نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۷۷/طوسی، بی‌تا، ص ۵/ابن غضائری، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۳۹). وی از اصحاب امام جواد(ع) و امام هادی(ع) بوده است (طوسی، ۱۳۷۳، صص ۳۷۳ و ۳۸۳).

ب: عبدالرحمن الاسدی: با تتبع در منابع رجالی هیچ شخصیتی با عنوان «عبدالرحمن الاسدی» یافت نگردید، در نتیجه مهمل به شمار می‌آید و فاقد هرگونه مدح یا ذمی است؛ اگرچه ممکن است براساس عناوین راویان طبقه قبل و بعد عنوان «عبدالرحمن» در این سند، بتوان ادعا نمود: از آنجا که یکی از راویان مذکور میان «محمد بن علی» و «سالم» فردی به نام «عبدالرحمن بن محمد» است و مرحوم خویی (ره) با توجه به راوی قبل و بعد او را با «عبدالرحمن بن محمد الاسدی» متحد دانسته؛ این نام دچار سقط و افتادگی گردیده؛ البته ایشان به شخص دیگری با عنوان «عبدالرحمن بن محمد» نیز اشاره نموده که از اصحاب امام هادی(ع) است و یادآور شده که بیشتر منابع رجالی از او یاد نکرده‌اند (خویی، ۱۴۱۳، ج ۱۰، ص ۳۷۶). خویی(ره) در ادامه «عبدالرحمن بن محمد الاسدی» را همان «عبدالرحمن بن ابی هاشم البجلی» دانسته که از یک‌سو از «سالم بن مکرّم» نقل نموده

و از دیگر سو، «محمد بن علی» از روایان وی به شمار می‌آید (خویی، ۱۴۱۳، ج ۱۰، ص ۳۷۷). از این روست که این راوی را یا باید مهممل برشمرد که این بر مبنای برخی رجالیان موجب ضعف روایت است و یا اینکه وی را همان «عبدالرحمن بن محمد» دانست که در این حالت نیز از وی مدحی انجام نگرفته است.

ج: محمد بن علی: این نام از نام‌های مشترک بین روایان گوناگونی است که در منابع رجالی افزون بر صد شخصیت از روایان احادیث را در بر می‌گیرد که از آنها با کنیه‌ها یا القاب متفاوت یاد شده است؛ اما همان‌گونه که مرحوم خویی یادآور گردیده، تنها با توجه به راوی و مروی عنه وی می‌توان اذعان نمود که فرد مورد نظر در هر سند کدام یک از ایشان است. لذا در این سند از قرارگرفتن عنوان «محمد بن علی» میان «عبدالرحمن» و «احمد بن محمد» می‌توان نتیجه گرفت که او همان «محمد بن علی ابوسمینه» است (خویی، ۱۴۱۳، ج ۱۷، ص ۴۵۷). توضیح این که «محمد بن علی ابوسمینه» از روایانی با عنوان «عبدالرحمن بن محمد» و «عبدالرحمن بن ابی هاشم» و «عبدالرحمن بن محمد الأسدی» روایت کرده که در هر سه صورت نیز «احمد بن محمد بن خالد» روایات او را نقل نموده است (خویی، ۱۴۱۳، ج ۱۷، صص ۴۵۶-۴۵۷). بنابراین، با وجود تردیدهایی که در مورد اتحاد یا عدم اتحاد «عبد الرحمن اسدی» با «عبدالرحمن بن محمد اسدی» و حتی «عبدالرحمن بن ابی هاشم» وجود دارد، اما این مطلب ثابت است که منظور از «محمد بن علی» در این سند همان «محمد بن علی ابوسمینه» است. به توصیف رجالیان، «ابوسمینه» از غالبان به شمار می‌آید. برای نمونه کشی ابتدا «ابوسمینه» را متهم به غلو دانسته و در ادامه با اشاره به سخن فضل بن شاذان او را از مشهورترین روایان در دروغ‌پردازی معرفی می‌کند (کشی، ۱۳۴۸، ج ۲، ص ۲۸۳/ قهپانی، ۱۳۶۴، ج ۵، ص ۲۶۴/ مامقانی، بی تا، ج ۳، ص ۱۵۷).

د: سالم بن مکرّم: وی از اصحاب امام صادق (ع) است (طوسی، ۱۳۷۳، ص ۲۱۷) که رجالیان با کنیه‌هایی مانند «ابوسلمه» و «ابوخدیجه» از او یاد نموده‌اند. در برخی منابع رجالی بر توثیق «سالم بن مکرّم» تصریح شده است (نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۱۸۸/ کشی، ۱۳۴۸، ج ۱، ص ۱۰۷/ شوشتری، ۱۴۱۰، ج ۴، ص ۶۱۴) و برخی دیگر نیز او را تضعیف نموده‌اند (طوسی، ۱۳۷۳، ص ۲۲۶/ حلی، ۱۳۸۳، ص ۱۶۵). از این رو، برخی محققان با توجه به این گزارش بر این باورند که بهتر است درباره توثیق یا تضعیف «سالم» توقف شود (حلی، ۱۴۱۱، ص ۲۱۶/ اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۳۴۹). مرحوم خویی پس از توثیق وی را مقدم دانسته و تضعیف‌های ذکر شده را مردود می‌داند (خویی، ۱۴۱۳، ج ۹، ص ۲۵). مامقانی نیز پس از اشاره به سه دیدگاه «توثیق، تضعیف و توقف» درباره «سالم بن مکرّم» می‌نویسد: هر چند دیدگاه سوم در ظاهر مطابق احتیاط به نظر می‌آید، اما چون نتیجه آن ترک روایات اوست، قابل پذیرش نیست؛ بنابراین، در صورت امکان بایسته است یکی از دو دیدگاه دیگر انتخاب شود. وی در پایان با استناد به قرائن مختلف به توثیق وی حکم می‌کند (مامقانی، بی تا، ج ۳۰، صص ۹۶-۱۰۸). دیگر آنکه در ارزیابی شخصیت «سالم بن مکرّم» می‌توان به تفصیل میان روایت و اعتقاد قائل گردید؛ به این معنا که تضعیف شیخ طوسی نسبت به «سالم» ناظر به اعتقادات او و توثیق‌های نجاشی و کشی و شوشتری مربوط به روایات اوست (مظاهری، ۱۴۲۸، ص ۱۷۴). این پیش گفته حاکی از آن است که بیشتر رجالیان بر توثیق «سالم بن مکرّم» تأکید دارند و با وجود

اینکه تضعیف شیخ برخی را به تردید افکنده، اما می‌توان با تحلیل‌های گوناگون از این تضعیف چشم‌پوشی و روایات وی را معتبر به شمار آورد.

نتیجه آنکه سند این روایت ضعیف به شمار می‌آید، زیرا «محمد بن علی ابو سمینه» از سوی رجالیان متهم به دروغ‌پردازی و غالی‌گری گردیده است و وثاقت «عبدالرحمن الاسدی» نیز ثابت نیست. اگر چه عیاشی نیز به این روایت اشاره کرده است «عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: إِنَّمَا ابْتُلِيَ يَعْقُوبُ بِبُؤْسَفٍ ...» (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۶۷)؛ ولی در متن این حدیث اندک اختلافی دیده می‌شود که حاکی از آن است که یکی از این دو روایت نقل به معنا شده، دیگر آنکه سند روایت عیاشی با فاصله شدن عبارت «عَنْ رَجُلٍ» از امام صادق (ع) تا ابو خدیجه با آن روایت متفاوت است. بنابراین، هرچند روایت برقی به ظاهر مسند به نظر آمده و «سالم بن مکرم ابو خدیجه» خود از اصحاب امام صادق (ع) است، اما چون در روایت عیاشی با تعبیر «عَنْ رَجُلٍ» به راوی دیگری اشاره شده، در نتیجه به مسند بودن روایت برقی باید با دیده تردید نگریست.

این روایت از تفسیر عیاشی و به صورت مرسل به تفاسیر پس از آن از جمله البرهان، نورالثقلین، صافی، کنز الدقائق و بحر الغرائب و المیزان راه یافته است (بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۳، ص ۱۵۶/ عروسی حویزی، ۱۴۱۵، ج ۲، صص ۴۱۱-۴۱۵/ فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۳، صص ۱۸-۱۹/ قمی مشهدی، ۱۳۶۸، ج ۶، ص ۲۷۹/ طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۱۶۵).

۲-۴- رجال سند روایت دوم

الف: محمد بن علی بن حسین بن بابویه: وی از بزرگان محدثان شیعه به شمار آمده و بی‌نیاز از توصیف است.
ب: محمد بن موسی بن المتوکل: وی از جمله راویانی است که در همه منابع رجالی توثیق شده (حلی، ۱۴۱۱، ص ۱۴۹/ ابن داوود، ۱۳۸۳، ص ۴۰۳/ اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۲۰۵) و از «محمد بن جعفر الحمیری» روایت نموده است و از مشایخ شیخ صدوق به شمار می‌آید. البته در برخی منابع رجالی از ایشان با عنوان «محمد بن موسی المتوکل» با حذف واژه «ابن» یاد گردیده است (طوسی، ۱۳۷۳، ص ۴۳۷/ حلی، ۱۳۸۳، ص ۳۳۷/ مازندرانی حائری، ۱۴۱۶، ج ۶، ص ۲۱۱)، اما برخی محققان بر این نکته تأکید ورزیده که منظور از این عنوان همان «محمد بن موسی بن المتوکل» است و «المتوکل» لقب «موسی» نبوده، بلکه نام پدر اوست (مامقانی، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۹۳/ شوشتری، ۱۴۱۰، ج ۹، ص ۶۱۳). مرحوم خوبی بر آن است که صدوق در مشیخه‌اش در طرق خود به منابع حدیثی ۴۸ بار از وی نام برده است. وثاقت ایشان نزد مرحوم خوبی تا آنجاست که وی پس از اشاره به توثیق «محمد بن موسی بن المتوکل» از سوی رجالیان مختلف، آورده است که تردید در وثاقت وی سزاوار نیست (خوبی، ۱۴۱۳، ج ۱۸، ص ۲۹۹).

ج: عبدالله بن جعفر الحمیری: وی از راویانی است که در منابع رجالی توثیق گردیده و آثار متعددی از جمله، کتاب معروف «قرب الاسناد» به او نسبت داده شده است (نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۲۲۰/ طوسی، بی‌تا، ص ۲۹۴/

طوسی، ۱۳۷۳، ص ۴۰۰/ قهپایی، ۱۳۶۴، ج ۳، ص ۲۷۴/ اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۴۷۸/ مامقانی، بی تا، ج ۲، ص ۱۷۴/ خوبی، ۱۴۱۳، ج ۱۱، ص ۱۴۹). شیخ طوسی در میان اصحاب امام رضا (ع) و با عنوان «ابوالعباس الحمیری» از وی نام برده و در میان اصحاب امام هادی (ع) و امام حسن عسکری (ع) با عنوان «عبدالله بن جعفر الحمیری» از وی یاد کرده است (طوسی، ۱۳۷۳، صص ۳۷۰ و ۳۸۹ و ۴۰۰). اما برقی تنها در میان اصحاب امام هادی (ع) و امام حسن عسکری (ع) از او یاد کرده (حلی، ۱۳۸۳، صص ۵۹ و ۶۱) و مرحوم خوبی با ارائه دلایل مختلف بر این باور است که «عبدالله بن جعفر» از اصحاب امام رضا (ع) نبوده است (خوبی، ۱۴۱۳، ج ۱۱، ص ۱۴۹).

د: احمد بن محمد بن عیسی: در منابع رجالی عنوان «احمد بن محمد بن عیسی» با القاب گوناگونی مانند «الارمنی»، «القسری»، «الاشعری» و «الاشعری القمی» همراه شده (خوبی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۸۴ و ۸۵ و ۱۱۱) که از یک سو دو مورد اخیر با یکدیگر متحد هستند (همو، ج ۳، ص ۸۵) و از سوی دیگر با توجه به راوی و مروی عنه مذکور در این روایت نمی توان این عنوان را بر هیچ یک از دو مورد اول و دوم تطبیق داد، لذا با توجه به طبقه «احمد بن محمد بن عیسی» باید اذعان نمود که وی همان «احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی» است (همو، صص ۳۱۳ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۳۰) که بنا بر گزارش مرحوم خوبی در سند ۲۲۹۰ حدیث یافت می شود. رجالیان او را با عباراتی چون «ثقه، شیخ القمیین و وجههم، فقیه و..» توثیق نموده اند (نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۸۳/ طوسی، بی تا، ص ۱۶۱/ طوسی، ۱۳۷۳، ص ۳۵۱). وی از اصحاب امام رضا (ع)، امام جواد (ع) و امام هادی (ع) می باشد (طوسی، ۱۳۷۳، صص ۳۵۱ و ۳۷۳ و ۳۸۳). وی از بزرگان حدیث در قم به شمار می آمده و در میان آنها مقام مرجعیت داشته است.

ه: حسن بن محبوب: وی از اصحاب امام کاظم (ع) و امام رضا (ع) بوده (طوسی، ۱۳۷۳، صص ۳۳۴ و ۳۵۴) و از سوی نجاشی، شیخ طوسی و علامه حلی با الفاظی چون «ثقه» و «عین» توثیق شده است (طوسی، همان/ نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۱۶۰/ حلی، ۱۴۱۱، ص ۳۷). کشی نیز نام او را در شمار اصحاب اجماع ذکر کرده است (کشی، ۱۳۴۸، ص ۵۵۶).

و: مالک بن عطیه: رجالیان وی را توثیق نموده اند (نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۴۲۲/ حلی، ۱۳۸۳، ص ۲۸۳/ اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۳۷). در منابع رجالی از وی در شمار اصحاب امام سجاد (ع) و امام باقر (ع) و امام صادق (ع) یاد شده (طوسی، ۱۳۷۳، صص ۱۲۰ و ۳۰۲/ شوشتری، ۱۴۱۰، ج ۸، ص ۶۵۶/ مامقانی، بی تا، ج ۲، ص ۵۰). اما شوشتری در مورد قرارگرفتن وی در میان اصحاب امام سجاد (ع) تردید نموده است (شوشتری، ۱۴۱۰، ج ۸، ص ۶۵۸). شایان ذکر اینکه در برخی منابع از وی با عنوان «مالک بن عطیه الأحمسی أبو الحسنین البجلي» یاد شده و در برخی دیگر تنها عنوان «مالک بن عطیه» دیده می شود؛ از این رو، برخی رجال پژوهان با نفی ادعای تعدد این دو عنوان تاکید نموده اند که هر دو عنوان بر یک راوی دلالت دارد (طوسی، ۱۳۷۳، ص ۳۰۲/ نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۴۲۲/ شوشتری، ۱۴۱۰، ج ۸، ص ۶۵۷/ مامقانی، بی تا، ج ۲، ص ۵۰/ خوبی، ۱۴۱۳، ج ۱۵، ص ۱۷۵).

ز: ابو حمزه ثمالی: علمای رجال او را توثیق نموده‌اند (نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۱۱۵/کشی، ۱۳۴۸، ص ۲۰۳/طوسی، بی تا، ص ۱۰۵/حلی، ۱۴۱۱، ص ۲۹). شیخ طوسی در رجال او را از اصحاب امام سجاد (ع) و امام محمدباقر (ع) و امام جعفر صادق (ع) بر شمرده است (طوسی، ۱۳۷۳، ص ۱۱۰ و ۱۲۹ و ۱۷۴). چنانکه گذشت حدیث از نظر اتصال سند، متصل است و راویان آن هم همگی ثقه و امامی مذهب هستند، بنابراین، سند روایت فوق «صحیح» است. این روایت از همین طریق به تفاسیر بعدی از جمله البرهان، نورالثقلین، کنزالدقائق و بحر الغرائب و المیزان راه یافته است (بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۳، ص ۱۵۸/عروسی حویزی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۴۱۱/قمی مشهدی، ۱۳۶۸، ج ۶، ص ۲۸۱/طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۱، صص ۱۱۳-۱۱۵). طبرسی نیز همین روایت را به صورت مرسل و نقل به معنا آورده است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۳۲۴). لازم به ذکر است که افزون بر آنچه در بررسی سندی دو روایت فوق بیان شد؛ آسیب و اشکال سندی خاصی در انتقال آنها به منابع تفسیری ایجاد نشده است. البته علامه طباطبایی هنگام ذکر روایت دوم می نویسد: «فی المعانی، بیسناده عن أبي حمزة الثمالي» (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۱، ص ۱۱۳) در حالی که چنانکه پیشتر گذشت صدوق این روایت را در کتاب «علل الشرایع» ذکر نموده و از آن به منابع تفسیری راه یافته است.

۵- تحلیل و نقد محتوایی روایات تفسیری ابتلاء یعقوب (ع) به فراق یوسف (ع)

پس از بررسی سندی دو روایت نقل شده درباره دلیل ابتلاء حضرت یعقوب (ع) به فراق یوسف (ع) که از قول امام سجاد (ع) و امام صادق (ع) در منابع تفسیری و روایی متقدم شیعه بیان گردیده، مشخص شد که روایت اول از لحاظ سندی ضعیف و روایت دوم صحیح‌السند است، اما چنانکه گذشت با وجود اهل تدلیس، جاعلان حدیث و کسانی که در متون حدیثی تحریف ایجاد می کرده‌اند، اکتفا نمودن بر بررسی سندی روایت روا نیست؛ از این رو، پیامبر (ص) و ائمه (ع) پیروان خویش را به عرضه حدیث بر قرآن و عقل رهنمون شده‌اند؛ به گونه‌ای که اگر روایتی مطابق آن دو بود، آن را بپذیرند و اگر مخالف بود آن را کنار گذارند: «إِذَا أَتَاكُمْ عَنِّي حَدِيثٌ فَأَعْرِضُوهُ عَلَي كِتَابِ اللَّهِ وَ حُجَّةِ عُقُولِكُمْ فَأَنْ وَافَقَهُمَا فَاقْبَلُوهُ، وَإِلَّا فَاصْرَبُوا بِهِ عَرْضَ الْجِدَارِ» (مازندرانی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۴۱۸). بنابراین اظهار نظر درباره درستی یا نادرستی روایات، متوقف بر ارزیابی محتوایی آنها با ابزارهای گوناگون مانند قرآن، عقل، روایات متواتر و شواهد تاریخی است (غفاری صفت و صناعی پور، ۱۳۸۴، صص ۲۶۸-۲۹۲). موارد ذیل در ارزیابی محتوایی روایات پیش گفته قابل ذکر است:

۱- ۵- مخالفت با آیات دیگر قرآن

الف: خداوند در آیات متعددی از قرآن حضرت یعقوب (ع) را با اوصاف مختلف ستوده است (انعام: ۸۴/۶؛ عنکبوت: ۲۷/۲۹؛ انبیاء: ۷۲/۲۱؛ ص: ۳۸/۴۵-۴۶). خداوند حضرت یعقوب (ع) را در شمار بندگان که خود آنها را خالص نموده (مُخْلِصًا)، بر شمرده و سبب خالص نمودن وی را همواره به یاد سرای آخرت بودن او

عنوان می‌نماید: ﴿وَ اذْكُرْ عِبَادَنَا اِبْرَاهِيمَ وَ اسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ اُولِي الْاَيْدِي وَ الْاَبْصَارِ * اِنَّا اَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ﴾. (ص: ۳۸ / ۴۵-۴۶)

بر اساس آیات قرآن مُخْلِصِينَ کسانی هستند که شیطان بر آنها هیچ‌گونه تسلطی نداشته و از وسوسه و اغوای آنها ناامید است: ﴿قَالَ رَبِّ بِمَا اَغْوَيْتَنِي لَأَزِيَنَّ لَهُمْ فِي الْاَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ اَجْمَعِينَ اِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ﴾ (حجر: ۱۵ / ۳۹-۴۰)؛ حال نسبت دادن بی‌توجهی و غفلت داشتن از فرد روزه‌دار فقیر و مؤمن که نشان از تسلط شیطان و فراموشی آخرت دارد، به کسی که طبق آیات قرآن، شیطان هیچ تسلطی بر او ندارد و همواره به یاد آخرت است، مخالفت آشکار با نص قرآنی است.

نکته جالب توجه آن که مفسر محتاطی چون مرحوم علامه طباطبایی نیز که همواره در تفسیر خود مفسران را از استفاده از روایات بی‌پایه و اساس در شرح قصص انبیاء پرهیز داده و دامن نبوت را از هرگونه تهمت‌های ناروا مبرا دانسته (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۱، صص ۱۸۰-۱۸۱)، روایت مذکور را پذیرفته و با سیاق آیات موافق می‌داند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۱، ص ۱۱۵)، حال آنکه هیچ اشاره و یا شاهی از سیاق درباره اینکه ترک اولایی از حضرت یعقوب (ع) سرزده باشد و فراق حضرت یعقوب (ع) از یوسف (ع) عقوبتی الهی در اثر ترک اولای انجام شده توسط حضرت یعقوب (ع) باشد، وجود ندارد، بلکه بر عکس شواهدی بر خلاف آن یافت می‌شود، مانند اینکه هنگامی که یعقوب (ع) خبر دریده شدن یوسف (ع) توسط گرگ را از برادران شنید، فرزندان را سرزنش نمود و به آنها فرمود: ﴿بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ اَنْفُسُكُمْ اَمْرًا﴾ (یوسف: ۱۲ / ۱۸)؛ «بلکه نفسان این کار را برای شما جلوه داده است»، حال آن که اگر یعقوب (ع) این واقعه را عقوبتی الهی و نتیجه عمل خود می‌دانست، باید خودش را در این مورد مقصّر دانسته و با سرزنش خویش می‌گفت: «این امر نتیجه کوتاهی من از رسیدگی به بنده خداست» و یا هنگامی که برادران یوسف (ع) از کار خود در مورد یوسف (ع) نادم و پشیمان گردیده و برای طلب استغفار نزد پدرشان آمدند، نفرمود: «شما تقصیری ندارید، چرا که این فراق نتیجه کوتاهی من از رسیدگی به بنده خداست»، بلکه فرمود: ﴿قَالَ سَوْفَ اَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ (یوسف: ۱۲ / ۹۸)؛ «به زودی از خداوند برای شما استغفار می‌طلبم؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است».

ب: براساس روایت مذکور ابتدای بلا و مصیبت بر حضرت یعقوب (ع) زمانی بود که فرزندان نسبت به یوسف (ع) حسادت پیدا کردند، درحالی‌که مطابق آیات قرآن، برادران یوسف (ع) پیش از این ماجرا و پیش از این ترک اولی که روایت مذکور از آن خبر می‌دهد، نیز همواره به شدت نسبت به یوسف (ع) حسادت می‌ورزیدند. به همین دلیل حضرت یعقوب (ع) هیچگاه برادران را نسبت به یوسف (ع) امین نمی‌دانست و هیچگاه یوسف (ع) را به آنان نمی‌سپرد: ﴿يَا اَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْتَمُنَّا عَلٰى يُوْسُفَ﴾ (یوسف: ۱۲ / ۱۱).

ج: براساس آیات قرآن هر فردی مسئول اعمال خود خواهد بود و مؤاخذه و مجازات افراد به دلیل کاری که خود انجام نداده‌اند، پذیرفتنی نیست: ﴿وَ لَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ اِلَّا عَلَيْهَا وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرٰى﴾ (انعام: ۱۶)

(۱۶۴)؛ هیچ کس دستاوردی جز بر عهده خودش ندارد؛ و هیچ کس بار گناه دیگری را بر عهده نخواهد داشت؛ در حالی که براساس روایات فوق الذکر کوتاهی یعقوب (ع) در برابر فرد فقیر موجب مجازات او و فرزندانش شد و از جانب خداوند این پیام را دریافت کرد که: «به عزتم سوگند تو و فرزندانت را هدف مصیبتی قرار خواهم داد و تو را با عقوبت خود ادب خواهم کرد، خود را برای بلا آماده کنی و به قضای من رضایت دهید و بر مصائب صبر پیشه کنید». شگفتی مطلب اینجاست که با وجود دریافت این خطاب در ادامه روایت آمده: «و یعقوب (ع) در جواب آنها فرمود: ﴿إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَ أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذُّبُّ وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ﴾ (یوسف: ۱۲/۱۳) و بالاخره یوسف را با بی میلی به دست برادران سپرد، در حالی که می ترسید این بلا فقط بر سر یوسف می آید»، حال آنکه همه مفسران براساس روایات یوسف (ع) را کوچک ترین فرزند یعقوب (ع) می دانند و طبعا دخالتی در بی توجهی به فقیر نداشته است.

۲-۵- ناسازگاری مضمون روایت دوم با باورهای کلامی

براساس روایت دوم حضرت یعقوب (ع) در شب جمعه هنگام افطار فقیری مؤمن و روزه دار را که به جهت طلب غذا به خانه آن حضرت مراجعه کرده بود، اطعام نکرد و دست خالی رد نمود، در حالی که قادر به اطعام و رفع نیاز آن سائل بود، لذا خداوند به آن حضرت وحی فرستاد که خود و خانواده ات آماده بلا و عقوبت من باشید. یوسف (ع) در همان شب خواب دید که یازده ستاره و خورشید و ماه از آسمان فرود آمدند و در برابر او متواضع شدند. حضرت یعقوب (ع) وقتی خواب یوسف (ع) را شنید و این خواب را با وحی جبرئیل تطبیق داد، در اندوه فرو رفت و فهمید که زمینه برای نزول بلا آماده شده، لذا به یوسف (ع) فرمود: خواب خود را برای برادران تعریف مکن که من می ترسم بلایی بر سرت بیاورند، ولی یوسف خواب را پنهان نکرد و برای برادران تعریف کرد. اولین بلایی که بر یعقوب (ع) و فرزندانش نازل شد، حسادت برادران یوسف (ع) نسبت به او در زمانی بود که خواب او را شنیدند. این مطلب با شخصیت و ویژگی های اخلاقی یوسف (ع) سازگار نیست، زیرا براساس آیات قرآن او از مقام «اجتباء» برخوردار بوده: ﴿وَ كَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ﴾ (یوسف: ۷/۱۲) و نمی توان پذیرفت چنین شخصی با چنین مقامی نسبت به سخنان پدرش که از انبیای الهی است بی توجه باشد. بنابراین، بازگو کردن خواب از سوی یوسف (ع) با شخصیتی که قرآن از وی ترسیم نموده سازگار نیست.

۳-۵- موافقت با تورات

با مطالعه روایت دوم می توان گفت: برخی از بخش های آن با آنچه در تورات آمده هماهنگ است؛ البته در این موارد گاه مخالفت با قرآن هم دیده می شود و گاه در قرآن اشاره ای به آن نشده و صرفا با گزارش های تورات مطابقت دارد. این موارد عبارتند از:

الف: جریان فروخته شدن یوسف (ع) به کاروانیان توسط برادرانش از بخش هایی است که از یک سو با گزارش قرآن سازگار نیست و از سوی دیگر با آنچه در تورات آمده هماهنگ است؛ توضیح اینکه براساس روایت وقتی

کاروانیان یوسف (ع) را از چاه بیرون کشیدند، برادران، یوسف (ع) او را از کاروانیان گرفته و گفتند: «این غلام ماست که دیروز در چاه افتاده و امروز آمده‌ایم تا او را از چاه خارج کنیم» و یوسف (ع) را از کاروانیان پس گرفته و پس از تهدید او، به کاروانیان گفتند: «کیست که این غلام را از ما خریداری کند؟» کاروانیان نیز یوسف (ع) را به بهای اندکی از برادران خریداری کردند و او را به عزیز مصر فروختند، اما براساس آیات قرآن کاروانیان یوسف (ع) را از چاه گرفتند و او را پنهان کردند و در مصر او را به بهای اندکی فروختند؛ به عبارت دیگر، ضمائر جمع در عبارات «أَسْرَوْهُ»، «شَرَوْهُ»، «كَانُوا» و «الزَّاهِدِينَ» در آیه ذیل همه به کاروانیان «سَيَّارَهُ» برمی‌گردد؛ ﴿وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ وَأَسْرُوهُ بِضَاعَةً... وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ﴾ (یوسف: ۱۹/۱۲-۲۰). این در حالی است که مضمون روایت دوم در این بخش با آنچه در تورات آمده موافق است؛ زیرا در تورات در این باره آمده: «یهودا به برادران گفت: از کشتن برادرمان و کتمان خون او چه سود؟ بیایید تا او را به اسماعیلیان بفروشیم و دستمان را بر او دراز نکنیم؛ زیرا او برادر ما و گوشت تن ماست. برادرانش پذیرفتند. پس چون بازرگانان مدیانی می‌گذشتند برادران یوسف (ع) او را کشیده، از گودال برآوردند و به بیست پاره نقره به اسماعیلیان فروختند ایشان نیز او را به مصر بردند» (پیدایش، فصل ۳۷، آیات ۲۶-۲۸).

ب: قسمتی از روایت مذکور که بر کتمان نکردن خواب دلالت دارد نیز موافق با تورات است. بر اساس تورات یوسف (ع) خواب را برای برادران بازگو کرد و آنها به وسیله خواب او از آینده سعادت‌مندش مطلع شدند و برای جلوگیری از ریاست آینده یوسف (ع) بر خودشان، وی را در معرض آن همه فشار و عذاب گذاشتند (سفر پیدایش، فصل ۳۷، آیات ۵-۱۱). بنابراین، این قسمت از روایت گزارشی است مطابق با اسرائیلیات که به شرح ابعاد پنهان و قسمت‌های ناگفته قصه یوسف (ع) در قرآن پرداخته و در قرآن و روایات هیچ شاهدهی بر آن وجود ندارد.

۴-۵- ناسازگاری با عقل

الف: بر اساس روایت مذکور وقتی که یعقوب (ع) به حسادت فرزندانش در اثر آگاهی از خواب یوسف (ع) و آینده سعادت‌مند او آگاه شد، ترسید که عقوبت الهی که در انتظار او و خانواده‌اش است، تنها دامنگیر یوسف (ع) شود، لذا محبت خود را در بین فرزندانش نسبت به یوسف (ع) بیشتر کرد، در صورتی که انتظار می‌رفت که حضرت یعقوب (ع) اقداماتی انجام دهد که حسادت برادران یوسف (ع) نسبت به او از بین برود، نه اینکه خود با ابراز و اظهار محبت بیشتر نسبت به یوسف (ع)، بر حسادت فرزندانش نسبت به او بیفزاید و همین محبت بیشتر او به یوسف (ع)، انگیزه برادران برای قتل یا تبعید یوسف (ع) شود؛ ﴿إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَ تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ﴾ (یوسف: ۸/۹-۱۲).

ب: براساس روایت دوم، برادرانِ یوسف (ع) او به کاروانیان فروختند درحالی که اگر کاروانیان یوسف (ع) را از برادران خریداری کرده بودند، دلیلی نداشت که او را پنهان کنند و از کسی ترسی داشته باشند. علاوه بر آن برادران هدفشان از به چاه افکندن یوسف (ع) این بود که کاروانی از راه برسد و او را با خود ببرد، بنابراین، معنی نداشت که یوسف (ع) را از کاروانیان باز پس گیرند.

ج: بخش دیگری از این روایت که به شرح و تفصیل جزئیات داستان که در قرآن بیان نشده، می‌پردازد و قابل تأمل و بررسی است، جریان زیبایی و جمال بیش از اندازه یوسف (ع) و مدهوش گشتن زنان درباری هنگام مشاهده زیبایی و جمال یوسف (ع) و بریدن دستانشان به جای ترنج است. براساس روایت مذکور یوسف (ع) زیباترین مردم عصر خود بود و چون به سنّ جوانی رسید، همسر پادشاه مصر عاشق او شد و او را به سوی خود خواند زنان دربار که از این ماجرا آگاه شدند، همسر عزیز مصر را به خاطر مراد با غلامش مورد ملامت قرار دادند. وقتی این خبر به گوش همسر عزیز مصر رسید، آنها را دعوت نموده و برایشان سفره‌ای مهیا نمود و پس از غذا دستور داد که ترنج بیاورند و میان میهمانان تقسیم کنند. سپس به دست هریک کاردی داد تا پوست آن را ببرند. در این هنگام دستور داد تا یوسف (ع) در میانه آنان درآید. وقتی یوسف (ع) را دیدند آنقدر در نظرشان بزرگ جلوه کرد که به جای ترنج دست‌های خود را بریدند. زلیخا گفت: این همان کسی است که مرا بر عشق او ملامت می‌کردید، پس از این ماجرا زنان مخفیانه نزد یوسف (ع) رفته با اظهارعشق، تقاضای ملاقات نمودند، یوسف (ع) دست رد به سینه همه آنان زد.

۵-۵- ناسازگاری دو روایت در بیان نام سائل

دو روایت در ذکر نام سائلی که از حضرت یعقوب (ع) طلب طعام نموده، اختلاف دارند؛ در روایت اول نام او «فیوم» و در روایت دوم «دمیال» عنوان شده است. این اختلاف سبب اضطراب در متن می‌شود که خود نشانه ضعف روایت است.

۵-۶- هماهنگی بخش‌هایی از روایت با متون حدیثی اهل سنت

نکته جالب توجه آن‌که در منابع تفسیری و روایی شیعه، تنها در همین روایت مدهوش گشتن زنان دعوت شده توسط همسر عزیز مصر در هنگام تماشای زیبایی یوسف (ع) و بریدن دستانشان به جای ترنج مطرح شده است! در تورات نیز هیچ گزارشی در این باره نیامده، اما در تفاسیر اهل سنت روایات متعددی در این باره نقل شده که منشأ آن «جامع البیان» طبری و «الدر المنثور» سیوطی است (طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۲، ص ۱۱۹/ سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۱۶). روایاتی که در نهایت به تابعانی چون ابوالشیخ، ابن منذر و مجاهد می‌رسد و از آنجا که مطالب مذکور در روایات اهل سنت سخن معصوم (ع) نبوده و صرفاً سخنان تابعان است، حجیت ندارد و قابل استناد نیست؛ از این رو، این قسمت از روایت نیز مخالف با ظاهر قرآن و مطابق با اخبار و روایات اهل سنت است که به شرح ابعاد پنهان قصه حضرت یوسف (ع) پرداخته است.

نتیجه‌گیری

- با توجه به بررسی‌های انجام گرفته در سند و محتوای دو روایت منقول پیرامون سبب ابتلاء حضرت یعقوب (ع) به فراق یوسف (ع)، می‌توان گفت:
۱. روایت برقی در کتاب «محاسن» از نظر سند ضعیف بوده و روایت شیخ صدوق در «علل الشرایع» از نظر محتوا مخدوش است.
 ۲. روایت دوم براساس قواعد فقه الحدیثی از جهات مختلف قابل نقد است، زیرا از یک سو یعقوب (ع) را متهم به غفلت نموده درحالی که براساس آیات قرآن یعقوب (ع) از مخلصین به شمار آمده که شیطان تسلطی بر ایشان ندارد. و از سوی مجازات کوتاهی یعقوب (ع) دامن‌گیر فرزندان وی نیز شده؛ درحالی که قرآن مسئولیت عمل هر کسی را بر عهده خود او می‌داند.
 ۳. در روایت دوم چنین آمده است که یوسف (ع) علی‌رغم عهده‌ای که با پدر داشت، خواب خود را برای برادران بازگو نمود حال آنکه این رفتار با شخصیتی که قرآن از یوسف (ع) ترسیم نموده سازگار نیست.
 ۴. آنچه در روایت آمده با گزارش تورات سازگار و با ظاهر آیات قرآن مخالف است، زیرا براساس قرآن کاروانیان پس از پیدا کردن یوسف (ع) او را پنهان نموده و در مصر فروختند، اما براساس روایت تورات این برادران یوسف (ع) بودند که او را به بهایی اندک فروختند.
 ۵. افزون بر آنچه گفته شد می‌توان به اضطراب متن حدیث و تعارض مضمون آنها با یکدیگر اشاره نمود.
 ۶. اینگونه منقولات توسط کسانی جعل شده که عصمت انبیاء (ع) را نشانه رفته تا اشتباهات خود را موجه و پذیرفتنی جلوه دهند.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم؛ ترجمه: محمد مهدی فولادوند، تهران: دارالقرآن الکریم، ۱۳۸۲ ش.
- *تورات (سفر پیدایش)*؛ ترجمه و تعلیق: سید ابوالفضل ساقی، تهران: پژوهش‌های حقوق و ادیان، ۱۳۹۸ ش.
۱. ابن بابویه، محمد بن علی؛ *علل الشرایع و الاحکام*؛ قم: مکتبه الحیدریه، ۱۳۸۳ ش.
 ۲. ابن غضائری، احمد بن حسین؛ *رجال ابن غضائری*؛ قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۶۴ ق.
 ۳. ابوری، محمود؛ *اضواء علی السنة المحمدیه*؛ بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بی تا.
 ۴. اردبیلی، محمد بن علی؛ *جامع الرواة و ازاحة الاشتباهات عن الطرق و الأسناد*؛ بیروت: دارالأضواء؛ ۱۴۰۳ ق.
 ۵. اکبرنژاد، مهدی و ذوالفقاری، امین؛ «*اعتبارسنجی روایات تفسیری ناظر بر عقوبت یوسف ع*»؛ فصلنامه تحقیقات علوم قرآن و حدیث، شماره ۳۴، تابستان ۱۳۹۶ ش.
 ۶. بحرانی، سیدهاشم؛ *البرهان فی تفسیر القرآن*؛ تهران: بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ ق.
 ۷. برقی، احمد بن محمد بن خالد؛ *المحاسن*؛ قم: دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۱ ق.
 ۸. بهبودی، محمدباقر؛ *معرفة الحدیث*؛ تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۹ ش.
 ۹. حلّی؛ حسن بن یوسف؛ *رجال العلامة الحلّی*؛ قم: دارالذخائر، ۱۴۱۱ ق.
 ۱۰. حلّی، ابن داود؛ *رجال ابن داود*؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ ق.
 ۱۱. خوبی، ابوالقاسم؛ *معجم الرجال الحدیث*؛ قم: مرکز نشر آثار شیعه، ۱۴۱۳ ش.
 ۱۲. شوشتری، محمد تقی؛ *قاموس الرجال*؛ قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۰ ق.
 ۱۳. طباطبایی، سید محمد حسین؛ *المیزان فی تفسیر القرآن*؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۹۰ ق.
 ۱۴. طبرسی، فضل بن حسن؛ *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*؛ تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.
 ۱۵. طوسی، محمد بن حسن؛ *الفهرست*؛ نجف: المکتبه المرتضویه، بی تا.
 ۱۶. _____؛ *رجال الطوسی*؛ قم: جماعه المدرسین فی الحوزة العلمیه بقم، مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۳۷۳ ش.
 ۱۷. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه؛ *تفسیر نور الثقلین*؛ قم: انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ ق.
 ۱۸. عیاشی، محمد بن مسعود؛ *کتاب التفسیر*؛ تهران: چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰ ق.
 ۱۹. غفاری صفت، علی اکبر و صانعی پور، محمد حسن؛ *دراسات فی علم الدراییه*، دانشگاه امام صادق (ع) و سمت؛ ۱۳۸۴ ش.
 ۲۰. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی؛ *تفسیر الصافی*؛ تهران: مکتبه الصدر؛ ۱۴۱۵ ق.
 ۲۱. قمی، علی بن ابراهیم؛ *تفسیر القمی*؛ قم: دارالکتب، ۱۴۰۴ ق.
 ۲۲. قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا؛ *تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب*؛ تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۶۸ ش

۲۳. قهپایی، عنایة الله؛ مجمع الرجال؛ قم: اسماعیلیان، ۱۳۶۴.
۲۴. کشی، محمد بن عمر؛ رجال الکشی؛ مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ش.
۲۵. مازندرانی حائری، محمد بن اسماعیل؛ منتهی المقال فی أحوال الرجال؛ قم: مؤسسة آل البيت (ع)، ۱۴۱۶ ق.
۲۶. مامقانی، عبدالله؛ تنقیح المقال فی علم الرجال؛ بی جا، بی تا.
۲۷. مسعودی، عبدالهادی؛ روش فهم حدیث؛ تهران: انتشارات سازمان سمت، ۱۳۸۴ ش.
۲۸. مظاهری، حسین؛ الثقات الأخیار من رواة الأخبار؛ قم: مؤسسة الزهراء (س)، ۱۴۲۸ ق.
۲۹. معارف، مجید و شفیعی، سعید؛ درآمدی بر مطالعات حدیثی در دوران معاصر؛ تهران: سازمان سمت و مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی، ۱۳۹۴ ش.
۳۰. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران؛ تفسیر نمونه؛ تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۷۱ ش.
۳۱. نجاشی، احمد بن علی؛ رجال النجاشی؛ قم: مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۰۷ ق.